

## اشاره

آموزش معارف دینی، در فرهنگ اسلامی، همواره با استفاده از ظرفیت‌های ادبی زبان همراه بوده کما این که قرآن کریم، خود از آن‌ها به بهترین وجه بهره برده است. برای این که درس دینی و قرآن تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد، می‌توان از این قبیل نمادهای ادبی در لابه‌لای درس‌ها استفاده کرد.

## چکیده

مولوی، شاعر و عارف نامدار، در اشعارش از آیات قرآن بهره‌های فراوان برده است. یکی از انواع استفاده‌های مولوی، بهره‌گیری از واژه‌ها و ترکیبات قرآنی به عنوان «نماد» است. در پژوهش حاضر نگارنده کوشیده است که بهره‌گیری مولوی از واژه‌ها و ترکیبات قرآنی، همچون آرنی، مازاغ، خمسین الف، لا اُحِبُّ الاقلین و آلت را که در مثنوی با مفهومی فراتر از معنای واقعی خود به کار گرفته شده‌اند، مورد بررسی اجمالی قرار دهد. مولوی علاوه بر کاربرد واژه‌ها و ترکیبات قرآنی، به تفسیر عرفانی زندگی پیامبران نیز پرداخته است و گاهی دیده می‌شود که از انبیا و قصص قرآنی آن‌ها در مثنوی، به گونه‌هایی نمادسازی کرده است، مثلاً از حضرت سلیمان(ع) علاوه بر مقام نبوت، به عنوان نماد عظمت مردان خدا بهره می‌جوید. همچنین حضرت یوسف(ع) را نمادی از جلوه‌های الهی، خضر(ع) را نماد پیر کامل و عارف واصل و حضرت عیسی(ع) را نماد روح می‌داند.

▲ کلیدواژه‌ها: قرآن، مثنوی، نماد، واژه‌های قرآنی، قصص انبیا.

## مقدمه

ادبیات فارسی، مجموعه‌ای از اشارات و نکته‌های دقیق و ظریفی است که دریافت معانی آن نیازمند آگاهی‌های خاص است و درک زیبایی و لذت بردن از آن‌ها نیز بدون این آگاهی‌ها ممکن نمی‌شود. بیشتر این باریک‌اندیشی‌ها و ظرافت‌ها در کاربرد مضمون‌های قرآنی جلوه‌گر می‌شود، قرآنی که برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد و شنیدن آن تقدس و برکتی را تداعی می‌کند که هم آرامش‌بخش است و هم دارای شکوه معنوی. مثنوی معنوی مولوی یکی از منابع غنی ادبیات فارسی است و از مفاهیم و ترکیبات قرآنی سرشار است. قرآن، هم در لغات و تعبیرات مثنوی و هم در معانی و افکار آن جلوه دارد. به اعتقاد زرین کوب، کثرت و تنوع انحای این تأثیر به قدری است که نه فقط مثنوی را بدون توجه به دقایق قرآن نمی‌توان درک و توجیه کرد، بلکه حقایق قرآن در بسیاری موارد به مدد تفسیرهایی که در مثنوی از معانی و اسرار کتاب الهی عرضه می‌شود بهتر مفهوم می‌گردد (زرین کوب، ۱۳۶۴، ۳۴۲). نگاهی به شعر مولانا نشان می‌دهد که گاه قسمت‌هایی از آیات بهره‌گیری شده، معنا و مفهومی فراتر از

معنای ظاهری پیدا می‌کنند و درحقیقت به صورت سمبل یا نماد آن مفهوم در شعرش جلوه‌گر می‌شوند.

یکی از ویژگی‌های نمادها، قدرت آن‌ها در بازگویی حقایق ماورائی خود است. همچنان که نمادهای هنری، برای بازگویی ابعاد زیبایی‌شناختی از چنین قدرتی برخوردارند. آن چه حائز اهمیت است شناخت نمادهاست، تا به این وسیله بتوانیم زبان نمادین را بشناسیم. این امر، در زبان عارفان قرآن‌شناسی همچون مولوی، ملموس‌تر و واضح‌تر بیان می‌شود.

# نمادهای قرآنی

## در مثنوی

### دکتر محمدرضا سنگری

دکترای زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی  
دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

### لیلا حاجی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

## متن اصلی

اینک در یک نگاه اجمالی، به بررسی برخی واژه‌ها و چهره‌های قرآنی که مفهوم نمادین یافته‌اند، می‌پردازیم:

### الف) واژه‌های قرآنی

#### ۱. مازاغ: شهود بی حجاب

کلمه‌ی قرآنی «مازاغ» به گونه‌ای است که مفهوم نمادین از آن به ذهن تداعی می‌شود و ذهن پویای مولانا این کلمه را به صورت جالبی در کلامش نمادسازی کرده است.

چشم ظاهر ضابط حیلہی بشر

چشم سِر حیران مازاغ البصر (۳۶۰۵/۵)

عقل کل را گفت مازاغ البصر

عقل جزوی می‌کند هر سو نظر

عقل مازاغ است نور خاصگان

عقل زاغ استاد گور مردگان (۱۳۰۹-۱۰/۴)

اشاره است به آیه‌ی «مازاغُ البَصْرُ وَ مَا طَغَى»: چشم [محمد(ص)] به کژی نگرایید و از حد نگذشت (نجم: ۱۷).

در مورد این آیه، کریم زمانی این گونه نوشته است: «آیه‌ی فوق مربوط است به معراج نبی اکرم(ص). مفسران در این که پیامبر(ص) طبق مفاد این آیه چه چیزی را مشاهده کرده، اختلاف نظر دارند. جمع کثیری از مفسران قرآن کریم از آیه‌ی ۱۳ تا ۱۷ سوره‌ی نجم را مربوط به ملاقات دوباره‌ی پیامبر با جبرئیل دانسته‌اند، از جمله: طبرسی (طبرسی، ۱۳۳۹: ۱۷۳/۹)، زمخشری (زمخشری، بی تا: ۴۲۱/۴)، امام فخر رازی (فخر رازی، بی تا: ۲۹۴/۲۸) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۳۹۴/۱۹). آن‌ها گفته‌اند که پیامبر(ص) به هنگام بازگشت از معراج، جبرئیل را در صورت اصلی خود دید و چشم او در این مشاهده دچار لغزش و خطا نشد، لیکن قلیلی از مفسران نیز می‌گویند طبق مفاد این آیات، پیامبر(ص) حضرت حق را مشاهده کرد، اما نه با این چشم بلکه با چشم قلب. سبب این که اکثر مفسران، مشهود پیامبر(ص) را جبرئیل دانسته‌اند، بیم از افتادن به ورطه‌ی تجسیم خدا بوده است؛ مولانا در این جا با قول اخیر موافق است. او می‌گوید بندگان مقرب الهی فقط چشم به حضرت حق دوخته و با ظاهر فریبنده‌ی دنیا هیچ نظر نمی‌کنند» (زمانی، ۱۳۷۵: ۳۸۵/۱).

#### ۲. خمسین آلف: روز خداوند، زمانی بی نهایت و طولانی،

##### طولانی ترین زمان

گرچه زاهد را بود روزی شگرف

کی بود یک روز او «خمسین آلف» (۲۱۸۱/۵)

حضرت آدم(ع)  
در مثنوی نماد  
حرکت سالکی  
است که از  
آغاز معرفت به  
نهایت کمال  
می‌رسد. آدم،  
پله پله از  
مقامات تبتل تا  
فنا به ملاقات  
الهی دست  
می‌یابد. سیری  
که مولانا از آدم  
بیان می‌دارد  
برگرفته از قرآن  
و تفاسیر است



اقتباس از آیه‌ی «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»: فرشتگان و روح در روزی که به اندازه‌ی پنجاه هزار سال [دنیوی] است به سوی او فرامی‌روند (معراج: ۴). نکته‌ی



جالب توجه در این آیه، که مولوی از آن بهره جست، این است که هر روز از روزهای قیامت، معادل پنجاه هزار سال از سال‌های دنیوی است. منظور در این بیت آن است که گرچه زاهد، سالک راه حق است و لختی را می‌پیماید، ولی عارف عاشق در همان مدت، به اندازه‌ی پنجاه هزار سال طی طریق می‌کند.

### ۳. لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ: ترک مظاهر حیات مادی

تا خوشت نآید مقال آن امین  
در نَبی که لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ (۹۵/۶)

اندروین وادی مرو بی این دلیل  
لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ گو چون خلیل (۴۲۶/۱)

آن که یک دم کم دمی کامل بود  
نیست معبود خلیل اقل بود  
و آنک اقل باشد و گه آن و این  
نیست دلبر لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ (۱۴۲۹-۳۰/۳)

لاجرم اسفل بود از سافلین  
ترک او کن لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ (۱۵۲۶/۴)

چون خلیل از آسمان هفتمین  
بگذرد که لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ (۱۵۵۹/۲)  
اقتباس از آیه‌ی «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَا كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ»: زمانی که شب بر او پرده انداخت، ستاره‌ای دید؛ گفت: این پروردگار من است، آن‌گاه چون افول کرد، گفت: افول کنندگان را دوست ندارم (انعام: ۷۶). به‌طور کلی در مورد بهره‌گیری مولوی از این واژه‌ی قرآنی به‌عنوان نماد باید گفت که هر جا شاعر می‌خواسته مظهری برای یک امر یا یک شیء ناپود شدنی یا فانی بیان کند، یا امری را کاستی‌پذیر و زوال‌مند مطرح کند، از واژه‌ی قرآنی «لا اُحِبُّ الْاَفْلِینَ» بهره جست است.

### ۴. اَلْسَتْ: پیمان الهی، پیمان ازلی

لاجرم دنیا مقدم آمدست  
تا بدانی قدر اقلیم اَلْسَتْ (۶۰۰/۵)

هر که از جام الست او خورد پار  
هستش امسال آفت رنج و خمار (۸۳۰/۵)

بُد عمر را نام این‌جا بت‌پرست  
لیک مؤمن بود نامش در اَلْسَتْ (۱۲۴۱/۱)

از پی مردم ربایی هر دو هست

شاخ حلم و خشم از عهد اَلْسَتْ  
بهر این لفظ اَلْسَتْ مُسْتَبِین  
نفی و اثبات است در لفظی قرین (۲۵/۵-۲۱۲۴)

تا سحر جمله شب آن شاه علی  
خود همی گوید اَلْسَتْی و بلی (۲۳۰۰/۶)

هر که خوابی دید از روز اَلْسَتْ  
مست باشد در راه طاعات مست (۲۳۴۸/۳)

لفظ «اَلْسَتْ» اشاره است به آیه‌ی: «وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ طُهورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلْسَتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰی شَهِدْنَا...» و هنگامی را [یاد آر] که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه‌ی آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: بلی، گواهی دادیم... (اعراف: ۱۷۲).

مفسرین در خصوص این آیه، مسأله‌ی پیمان ازلی و میثاق فطری انسان‌ها را مطرح کرده‌اند؛ به این معنی که همه‌ی انسان‌ها در عالم اَلْسَتْ یا عالم «ذَر» فطرتاً بر یگانگی و

سلیمان(ع) در  
مثنوی علاوه  
بر دارا بودن  
سیمای پیامبر،  
نماد روحی  
است که به  
کمال رسیده و  
نمونه‌ی انسان  
کاملی است که  
معارف الهی  
را مستقیم و  
بلاواسطه از  
حق آموخته  
است

بنای مسجد  
آن‌گونه که در  
مثنوی تصویر  
می‌شود، نمادی  
است از عمارت  
قلب، که خانه‌ی  
حق است  
البته مصالح و  
مواد بنا اعمال  
نیکوست که  
دیوار بهشت  
هم از آن‌جا به  
وجود می‌آید



پروردگاری حق تعالی گواهی داده‌اند و عهد خود را بر این اصل، با خدای خود بسته‌اند. زمخشری (زمخشری، بی تا: ۱۷۶/۲). این پیمان و گواهی را از باب تمثیل و تخییل دانسته است (زمانی، ۱۳۷۲: ۳۵۶/۲).

### ب) چهره‌های قرآنی

قصه‌های انبیا(ع) در مثنوی، همواره برای انسان‌ها سرمشق اخلاقی محسوب می‌شوند. مولانا ذکر آن‌ها و احوال امت‌هایشان را هم غالباً مایه‌ی عبرت و تذکر تلقی می‌کند. وی ذکر بعثت رسولان را به منظور رهنمون کردن بشر و اتصال وی به حق تعالی، مهم می‌داند و پیداست که بدون دلالت انبیا و التزام شریعت، که طریق آن‌هاست، برای انسان نیل و اتصال به حق ممکن نیست.

این نجوم و طب وحی انبیاست

عقل و حس را سوی بی‌سو، ره کجاست

(۱۲۹۴/۴)



مولوی با بهره‌گیری کامل از قرآن و تفاسیر آن، به ترسیم سیمای الهی و بشری پیامبران پرداخته است؛ اما علاوه بر آن در جای‌جای مثنوی دیده می‌شود که مولانا از سیمای پیامبران به‌عنوان نماد نیز بهره برده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱. حضرت آدم(ع)

حضرت آدم(ع) در مثنوی نماد حرکت سالکی است که از آغاز معرفت به نهایت کمال می‌رسد. آدم، پله‌پله از مقامات تبتل تا فنا به ملاقات الهی دست می‌یابد. سیری که مولانا از آدم بیان می‌دارد برگرفته از قرآن و تفاسیر است.

آدم در مثنوی نماد شیخ کاملی است که از سوی خدا آمده است و با توبه و تضرع به سوی او بازمی‌گردد.

مقام خلیفه‌اللهی حضرت آدم مسیر را به عارف نشان می‌دهد تا در طریقی گام بنهد که او را از نفسانیات و تاریکی‌ها دور کند و سرانجام به مقام خلیفئ‌اللهی برسد.

پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای

تا بود شاهی را آینه‌ای

پس صفای بی‌حدودش داد او

و آن‌گه از ظلمت ضدش بنهاد او (۴/۶-۲۱۵۳)

به نظر مولانا از آن‌جا که حقیقت وجودی حضرت

آدم(ع) در سلسله‌ی نظام کائنات، علت غایی

است؛ لذا وجود وی در نزد اهل نظر

حکم آینه‌ای دارد که خداوند ذات

خویش را در آن رویت می‌کند.

آدم اسطرلاب اوصاف

عُلُوسَت

سیدامین باقری

وصف آدم مظهر آیات اوست (۳۱۳۸/۶)

### ۲. حضرت نوح(ع)

در مثنوی، نوح(ع) نماد و نمونه‌ی صبر و ثبات اولیای حق تصویر می‌شود، چرا که به‌رغم تمسخر مردم زمانه‌اش و انکار خداوند توسط آنان، دست از انذار و ارشاد منکران برنمی‌داشت و در عین حال، این امر برای خود نوح(ع) هم‌چون جلای آینه‌ی روح، تجربه‌ای از سلوک راه حق و مرتبه‌ای از معراج کمال به نظر می‌آید.

چور کفر نوحیان و صبر نوح

نوح را شد صیقل مرآت روح (۲۰۴۳/۶)

### ۳. سلیمان(ع)

سلیمان(ع) در مثنوی علاوه بر دارا بودن سیمای پیامبر، نماد روحی است که به کمال رسیده و نمونه‌ی انسان کاملی است که معارف الهی را مستقیم و بلاواسطه از حق آموخته است.

پس سلیمان همتی باید که او

بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو (۲۶۰۹/۱)

مولوی در جایی سلیمان(ع) را نمادی می‌داند از روح و جان انسان کامل و پیر واصل:

آن سلیمان پیش جمله حاضر است

لیک غیرت چشم‌بند و ساحر است (۳۷۸۲/۲)

مرغ کاو بی این سلیمان می‌رود

عاشق ظلمت چو خفاشی بود (۳۷۶۲/۲)

با سلیمان خو کن ای خفاش رد

تا که در ظلمت نمائی تا ابد (۳۷۶۳/۲)

در جایی دیگر سلیمان، نماد عظمت مردان خداست.

که هلا پیش سلیمان مور باش

تا بنشکافد تو را این، دور باش (۳۲۹/۴)

### ۱-۳. مورچه

از آن‌جا که خداوند علم منطق الطیر را به سلیمان آموخته بود: «... وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أوتینا مِن كُلِّ شَيْءٍ...»:

[سلیمان] گفت: ای مردم ما زبان پرندگان را تعلیم یافتیم و از هر چیزی به ما داده شده است... (نمل: ۱۶). و نیز با توجه به آیه‌ی

«حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلٰی وَادِ التَّمَلِّ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمَلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحِطُّ بِكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»: تا آن‌گاه که به

وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت ای مورچگان، به داخل خانه‌هایتان وارد شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان‌ش شما را پامال کنند

(نمل: ۱۸). مولوی نیز با بهره‌گیری از این آیات در مثنوی مورچه را نماد حقارت در مقابل سلیمان می‌داند. در این‌جا مور به‌سان مریدی





است که به دنبال شیخ کاملی چون سلیمان است.

پس چرا از ابلهی پیش تو کور  
تن سلیمان است و اندیشه چو مور (۱۰۲۷/۲)

تو چو موری بهر دانه می دوی  
هین سلیمان جو چه می باشی غوی (۳۷۰۴/۲)

خاص و عامه از سلیمان تا به مور  
زنده گشته چون جهان از نفخ صور (۲۷۴۱/۱)

### ۳-۲. خاتم سلیمان (ع)

مولوی در مثنوی، خاتم سلیمان را نماد دل می داند. او اعتقاد دارد خاتم سلیمان، دل انسان است و دیو را هم مظهر نفس اماره می داند که باید مطیع باشد.

خاتم تو این دل است و هوش دار  
تا نگردد دیو را خاتم شکار  
پس سلیمانی کند بر تو مدام  
دیو با خاتم حذر کن والسلام (۱۱۵۱-۲/۴)

«حضرت سلیمان خاتمی داشته که فرشته‌ای مقرب به او داده است. این انگشتری دارای چهار نگین بود که دو نگین آن را در حلقه‌ای برنجین و دو نگین دیگر را در حلقه‌ای آهنین نشانده بودند. با حلقه‌ای برنجین بر پریان و با حلقه‌ای آهنین بر شیاطین و دیوان فرمانروایی می کرده است» (خزائلی، ۱۳۷۸: ۳۹۱).

### ۳-۳. مسجد اقصی

طبری در کتاب تفسیرش، شروع ساختمان مسجد اقصی را، که بعدها به بیت المقدس معروف و نامیده شد به حضرت سلیمان (ع) نسبت می دهد و معتقد است که بعد از آن که زندگی داود به سر می رسد، به پسرش سلیمان وصیت می کند که ساختن مسجد را تمام کند و حضرت سلیمان (ع) به دیوان می فرماید که کار ساختن مسجد را تمام کنید (طبری، ۱۳۴۴: ۱۲۲۴/۵). بدون شک بنای مسجد در این جا، آن گونه که در مثنوی تصویر می شود، نمادی است از عمارت قلب، که خانه‌ی حق است. البته مصالح و مواد بنا اعمال نیکوست که دیوار بهشت هم از آن جا به وجود می آید... (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۷۷).  
مولانا هم چنین مسجد اقصی را نماد دل می داند و می گوید:

گر روی رو در پی عنقای دل  
سوی قاف و مسجد اقصای دل  
نو گیاهی هر دم از سودای تو  
می دمد در مسجد اقصای تو (۱۳۱۳-۱۴/۴)

### ۴. حضرت موسی (ع)

موسی (ع) در مثنوی، گاه نماد مریدی است که با عنایت الهی

رشد و نمو یافته، در مسیر شریعت ربانی گام نهاده، طریقت معنوی را آزموده و به سر منزل حقیقت خلیفه‌اللهی واصل گردیده است و گاه چون شیخ کاملی برای قوم بنی اسرائیل، به مدد الهی معجزات خویش را آشکار می سازد و وادی‌های خطرناک رهایی از فرعون و قارون ستمگر را پشت سر می گذارد و به مقامات الهی نایل می گردد. علاوه بر این در نظر مولوی، موسی (ع) گاه نماد عقل الهی و در برخی موارد نماد عقل بشری نیز هست.

### ۱-۴. خضر (ع)

خضر در مثنوی نماد عقل کامل است که کلی نگر و از همه‌ی وقایع مطلع است. قدرت تصرف و دخالت دارد. موسی در همراهی با خضر نماد عقل فلسفی است که جزئی نگر است و پرسش گر.

آه سری هست این جا بس نهان  
که سوی خضر می شود موسی دوان  
چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو  
همچو موسی زیر حکم خضر رو (۲۹۶۹/۱)

### ۵. حضرت عیسی مسیح (ع)

مولانا طبق آیات قرآن ضمن بیان داستان ولادت حضرت مسیح (ع) و در گهواره سخن گفتن او، از مشکلات مریم (مادر عیسی (ع)) مبنی بر باردار شدن بدون همسر با حلول روح القدس و مورد سرزنش قرار گرفتن او سخن به میان می آورد؛ در عین حال مولانا عیسی را نماد روح می داند و جسم را مرکب او می داند. دم عیسی را نفس شیخ پیر می داند که باید سالک را به سر منزل مقصود رهنمون گرداند و او را حیات معنوی ببخشد.

همان گونه که گفتیم در مثنوی، عیسی نماد روح آمده است و حیوان چهارپا نماد جسم، لذا کسی که در فکر پرورش خر جسم است از شناخت حقیقت غافل می ماند و راه به معرفت نمی برد.

ترک عیسی کرده، خر پرورده‌ای  
لاجرم چون خر برون پرده‌ای  
طالع عیسی است علم و معرفت  
طالع خر نیست ای تو خر صفت (۱۸۵۰-۵۱/۲)

رحم بر عیسی کن و بر خر مکن  
طبع را بر عقل خود سرور مکن (۱۸۵۳/۲)

### ۱-۵. خم عیسی

یکی از معجزات عیسی (ع) این بود که اگر جامه‌ای صدرنگ را در خم می انداخت، سیاه و سفید بیرون می آمد. خم عیسی مظهر وجود مرد کامل است که منشأ آثار وجودی متعدد و متکثر است.

او ز یک رنگی عیسی بو نداشت  
وز مزاج خم عیسی خو نداشت  
جامه‌ی صد رنگ از آن خم صفا



ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا  
خم صفا، همان خم عیسی(ع) است که مظهر و نماد دل مرد  
کامل است که هر چیزی به آن وارد می شود پاک و زوده می شود.  
خم صدرنگ در بیت زیر منظور همان خم عیسی است که کنایه  
از جهان رنگارنگ و عالم کثرت است.

تا خم یک رنگی عیسی ما  
بشکند نرخ خم صد رنگ را (۱۸۵۵/۶)

قصه‌ی رنگرزی حضرت عیسی(ع) در کشف‌الاسرار (مبیدی،  
۱۳۵۶: ۱۳۳۰/۲) و تفسیر ابوالفتوح (رازی، ۱۳۳۴: ۵۶۹/۱) نقل شده  
است. فروزانفر در شرح مثنوی شریف مقصود مولانا را این می‌داند  
که عیسی(ع) مردم را به وحدت و محبت می‌خواند و هر که به حقیقت  
دین و آیین وی راه یابد از رنگ و اختلاف و تزویر خلاصی می‌یابد  
(فروزانفر، ۱۳۷۱: ۲۱۸/۱ و ۲۱۹).

## ۲-۵. صبغة الله

مولوی در مثنوی، «صبغة الله» را نماد خصلت‌ها و خوبی‌های  
نیک و خدایی می‌داند که روح عرفا از آن رنگ گرفته است.

رنگ‌های نیکت از خم صفاست  
رنگ زشتان از سیاه‌بهی جفاست  
صبغة الله نام آن رنگ لطیف  
لعلنه الله بوی آن رنگ کثیف

«صبغة الله» واژه‌ی قرآنی مربوط به آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی بقره  
است که می‌فرماید: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...» این  
است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟... (بقره: ۱۲۸).

صبغة الله هست رنگ خم هو  
پسه‌ها یک رنگ گردد اندرو  
چون در آن خم افتد و گویش قم  
از طرب گوید منم خم لاتلم (۱۳۴۵-۴۶/۲)

## ۳-۵. دم عیسی(ع)

در مثنوی، دم عیسی(ع) نماد نفس پیر است که سالک را زنده  
می‌کند.

تا دم عیسی تو را زنده کند  
همچو خویشت خوب و فرخنده کند (۱۹۱۰/۱)

دم عیسی همان کلمات و اشارات مشایخ است که در هر وادی  
گره‌گشای سالکان حقیقت است.

## ۴-۵. مائده‌ی آسمانی

از لحاظ عرفانی در مثنوی، مائده، نماد غذای روحانی است که  
سبب تعالی و پرورش روح می‌گردد:  
مائده عقل است نی نان و شوی  
نور عقل است ای پسر جان را غدی (۱۹۵۴/۴)



«جمال یوسف  
آن گونه که  
در مثنوی  
و اشارات  
صوفیه تصویر  
می‌شود،

مظهر و مرآت  
جمال حق  
است»



احیای مجدد  
چار مرغ  
خلیل که  
تمثیل حشر  
جسمانی  
است، متضمن  
الزوام قمع  
هواهای  
جسمانی-  
که مرگ از  
عالم حیوانی  
و ولادت در  
عالم کمال  
را تصویر  
می‌کند- نیز  
هست

که اشاره دارد به «قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علينا  
مائده من السموات لئلا نعبد الاوتار و اخرنا و اية منك...» عیسی  
پسر مریم گفت: پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی  
برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو... (مائده: ۱۱۴) و  
مربوط به زمانی است که حضرت عیسی(ع) با جمعی از یاران خویش  
به بیابانی رسیدند که هیچ آبادانی و طعامی در آن نبود، پس عیسی(ع)  
از خدای تعالی درخواست خوانی از طعام کرد.

## ۶-۶. ابراهیم(ع)

ابراهیم(ع) در مثنوی علاوه بر مقام نبوت، نماد عارف کاملی  
است که در مبارزه با بت نفس، الگوی سالکان و مریدان بحر صفا  
گشته است. مولوی در داستان ابراهیم(ع) با توجه به اشارات قرآنی،  
به سرگذشت شیخ کاملی می‌پردازد که در میدان نظر و عمل سربلند  
و پیروز است و مراحل فنای فی الله را پشت می‌گذارد و با اطمینان  
کامل به مرحله‌ی خلیفه‌اللهی می‌رسد. ابراهیم از نگاه مولانا بیانگر  
سیر تخلی و تحلی و تجلی عارف است.

در مثنوی با توجه به آیات قرآن: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ  
رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ و بی‌گمان ابراهیم از پیروان او [نوح] است. آن‌گاه  
که با دلی پاک به پیشگاه پروردگارش آمد (صافات: ۸۳ و ۸۴). و نیز  
«لَا مِنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا  
بیاورد (شعرا: ۸۹).

ابراهیم(ع) مظهر عارف حق‌جویی است که از اقلیم حس تا  
قلعرو عشق با صفایی روحانی، که در قرآن از آن به «قلب سلیم»  
تعبیر شده است، همه‌جا طلبکار پروردگار خویش و طالب نیل به  
شناخت لقای اوست و خداوند او را در معرض ابتلا و امتحان قرار  
می‌دهد و با آزر که پیشه‌ی بت‌تراشی دارد، قطع رابطه می‌کند: «وَ  
إِذَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِزْرُ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي  
ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ هنگامی که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت: آیا بتان  
را خدایان [خود] می‌گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی  
آشکار می‌بینم (انعام: ۷۴).

او به صنعت آزرست و من صنم

آلتی کاو سازدم من آن شوم (۱۶۸۵/۵)

فرزندش را به واسطه‌ی رؤیایی که متضمن اشارت الهی  
است عرضه‌ی تیغ می‌دارد: «... قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ  
أَنِّي أَدْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...»؛ گفت: ای پسرک من! من در  
خواب دیدم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟...  
(صافات: ۱۰۲).

حلق پیش آورد اسماعیل وار

کار در حلقش نیارد کرد کار (۳۸۵/۲)

من خلیلم تو پسر پیش بچک

سر بنه انی ارانی ادبجک (۴۱۷۳/۳)

یا چو اسماعیل صبار مجید

(۳۹۸۴/۶)

پیش عشق و خنجرش حلقی کشید

### ۳-۶. اسماعیل (ع)

اسماعیل نماد عشق و صوفی سالک است، چون در مقابل خواست حق یا محبوب تسلیم محض است و آماده و پذیرای مرگ. از دید عاشق و معشوقی نیز می‌توان گفت ابراهیم نماد معشوقی است که عاشق یعنی اسماعیل (ع) تسلیم تیغ اوست و آماده‌ی قربانی شدن در راه عشق او.

البته در جایی دیگر مولانا، ابراهیم (ع) را در مقابل اسماعیل (ع)، نماد جان می‌داند که اسماعیل نماد تن و جسم اوست. تن چو اسماعیل و جان هم‌چون خلیل کرد جان تکبیر بر جسم نبیل گشت کشته تن ز شهوت‌ها و آز شد به بسم‌الله بسمل در نماز (۲۱۴۵-۴۶/۳)

### ۴-۶. نمرود

«نمرود در مثنوی نماد نفس است و آتش نمرود آتش نفس است» (پورنامداریان، ۱۳۶۴، ۲۱۴). در تو نمرودی است، آتش در مرو رفت خواهی، اول ابراهیم شو (۱۶۰۶/۱)

### ۷. یوسف (ع)

یوسف در مثنوی نمادی از جلوه‌ی حق است. زیبایی یوسف (ع) رمزی از جلوه‌های الهی است که انسان عارف و عاشق به هرچه می‌نگرد زیبایی و چهره‌ی معشوق را می‌بیند. «جمال یوسف آن‌گونه که در مثنوی و اشارات صوفیه تصویر می‌شود، مظهر و مرآت جمال حق است» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۵۸).

### ۱-۷. یعقوب (ع)

به‌طور کلی یعقوب مظهر کسانی است که لیاقت و شایستگی دریافت و درک حقایق الهی را دارند و بوی گلستان اسرار و حقایق الهی را درمی‌یابند. به‌طور خلاصه یعقوب نمونه‌ی انسان کامل و طالب راستین حقیقت است. آن‌چه یعقوب از رخ یوسف بدید خاص او بُد آن به اخوان کی رسید؟ (۳۰۳۰/۳)

### ۲-۷. برادران یوسف (ع)

برادران یوسف (ع) نماد انسان‌هایی هستند که از ادراک حقایق ربانی و معرفت الهی بی‌بهره‌اند و در داستان یوسف (ع) نمونه‌ای از انسان‌های حاسد و کینه‌ورز هستند. آن‌چه یعقوب از رخ یوسف بدید خاص او بُد آن به اخوان کی رسید؟ جوع یوسف بود آن یعقوب را بوی نانش می‌رسید از دور جا و آن که صد فرسنگ زان سو بود او چون که بُد یعقوب می‌بوید او (۳۰۳۰-۳۲/۳)

و نیز از آن‌چه مولانا در باب مفهوم بت و ارتباط آن با نفی بت و بت‌گر، گفته است نیز برمی‌آید که اقدام ابراهیم خلیل (ع) در شکستن بت‌ها همان‌گونه که قرآن کریم فرموده، در نزد مولوی اشاره به نوعی مجاهده با نفس اماره است: «و لقد آتینا ابراهیم رُسدهً مِنْ قَبْلِ و کُنَّا بِهٍ عَالَمِینَ»: و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری] دادیم و به [شایستگی] او دانا بودیم (انبیاء: ۵۱).

### ۱-۶. چهار مرغ خلیل (ع)

در قرآن کریم سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۶۰، ابراهیم (ع) از خداوند، زنده کردن مردگان را می‌خواهد و خداوند به او دستور کشتن و پاره کردن چهار مرغ را می‌دهد که هر کدام را روی قلعه‌ی کوهی قرار بده، آن‌گاه آن‌ها را صدا بزن، به امر خدا زنده شده و به سوی تو خواهند آمد. مولانا هر کدام از این چهار مرغ را نماد چیزی می‌داند و می‌گوید:

سر ببر این چار مرغ زنده را

سروری کن خلق ناپاینده را

بط و طاووس است و زاغ است و خروس

این مثال چار خلق اندر نفوس

بط حرص است و خروس آن شهوت است

جاه چون طاووس و زاغ امنیت است

(۴۲-۴۴/۵)

«احیای مجدد چار مرغ خلیل که تمثیل حشر جسمانی است، متضمن الزام قمع هواهای جسمانی- که مرگ از عالم حیوانی و ولادت در عالم کمال را تصویر می‌کند نیز هست» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۵۰ و ۵۲).

مولانا در جایی نیز ابراهیم را نماد پاکی می‌داند:

در تو نمرودست آتش در مرو

رفت خواهی اول ابراهیم شو (۱۶۰۶/۱)

### ۲-۶. آزر

طبری در تفسیر خود آزر را پدر ابراهیم و وزیر نمرود می‌داند که او را سخت نیکو می‌داشت و این آزر بت‌تراش بود و خزینه‌ی ملک نمرود به دست او بود (طبری، ۱۳۴۴: ۴۶۸/۲).

چون تواند ساخت با آزر، خلیل

چون تواند ساخت با رهنز دلیل (۲۱۲۵/۶)

آزر در مثنوی نماد طبیعت و نفس است و بت‌ها و نقوش وی نیز رمز اشیای مادی و طبیعی و تعلقات و خواسته‌ها و امیال نفسانی می‌گردد. هم‌چنین آزر نماد کسانی است که شیفته‌ی تعلقات مادی و سرگرم امور دنیوی‌اند.



### ۳-۷. بوی پیراهن یوسف(ع)

بوی پیراهن یوسف در مثنوی نماد تجلیات الهی است.

بوی پیراهن یوسف کن سند

زان که بویش چشم روشن می کند

(۳۲۲۱/۴)



«قاب

قوسین»

که به معنی

«اندازه‌ی

دو کمان»

است علاوه

بر نغمه‌ی

آهنگین حاصل

از تکرار

واج‌های

هم‌گونه، از

مزیت دیگری

در ذهن شاعر

نیز بهره‌مند

است و آن

این‌که قوس

و انحنا در

فرهنگ

شرفیان

همواره از

محبوبیت

خاصی

برخوردار بوده

است؛ گنبد،

اماکن مقدس،

آسمان،

محراب

مساجد و...

همگی منحنی

و مقوس‌اند

مولانا از این واژه به‌عنوان نماد قرآنی از این امر نیز باشد.

### نتیجه‌گیری

از نظر گاه ادبیات، وظیفه‌ی نماد، وحدت بخشیدن به اجزا و عناصر پراکنده در یک جزء به نمایندگی از کل است. آثار نمادین، بازتاب تجربیات روحانی و عاطفی زیبا و ادبی هستند. مثنوی معنوی مولانا یکی از آثار وزین ادب پارسی است که در آن نمادهای بسیاری وجود دارد؛ اگرچه طراحی از پیش تعیین‌شده‌ای در آن مشاهده نمی‌شود، اما همین امر باعث شده است که در آن تکلف و تصنع کمتری یافت شود. نمادها در مثنوی با توجه به باور و اندیشه‌ی شاعر شکل تازه‌ای به خود گرفته‌اند، یعنی ممکن است در برخی ابیات، استعاره‌ای آن قدر تکرار بشود که از حد استعاره خارج گردد و به نماد تبدیل شود. این‌جاست که قوت و قدرت خلاقیت مولوی بیشتر آشکار می‌شود.

بهره‌های مولانا از آیات قرآن در مثنوی فراوان است. یکی از زیرمجموعه‌های بهره‌گیری از آیات، استفاده از واژگان و ترکیبات قرآنی به‌عنوان نماد است. گاه نیز، وی از مفهوم نمادین نام انبیا، قصص قرآنی، شخصیت‌ها و عوامل مرتبط با انبیا در قرآن بهره جسته است. نمادسازی، خصوصاً استفاده از نمادهای قرآنی در مثنوی از اسلوب‌های خاص اوست که باعث شده اثر عرفانی این شاعر گران‌قدر، جذاب‌تر و تأثیرگذارتر شود.

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس. تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
۳. خزائی، محمد، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱.
۴. رازی، ابوالفتح، تفسیر ابوالفتح رازی، به تصحیح و حواشی محمد الهی قمشاهی، چاپخانه‌ی علمی، ۱۳۳۴.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، سر نی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۲.
۷. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، جلد اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۸. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، جلد دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۹. زمخشری، جارالله، تفسیر کشف، نشر ادب حوزه.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۱. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر مجمع‌البیان، به تصحیح سید هاشم رسولی و سید فضل‌الله طباطبایی یزدی، شرکة المعارفة الاسلامیه، ۱۳۷۹ هـ ق (۱۳۳۹ هـ. ش).
۱۲. طبرسی، محمدبن جریر، ترجمه‌ی تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۴۴-۱۳۳۹.
۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱.
۱۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، تهران، دارالکتب العلمیه، تهران.
۱۵. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، ۳۹-۱۳۳۱ هـ. ش.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد اول، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴.
۱۷. نیکلسون، رینولد لین، مثنوی معنوی مولوی، به تصحیح مهدی آذر یزدی، چاپ ششم، انتشارات پژوهش، ۱۳۸۰.